# شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی

صاحب امتیاز: شهرداری مشهد

مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر

سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵

دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵

نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴

روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲

شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

۳شنبه

سال شانزدهم

۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۴

۸ ذی‌القعده ۱۴۴۶

شماره ۴۴۸۳

جوانی جمعیت، رو به زوال

## دمای هوای مشهد

رطوبت هوا: ۱۹ % ↓ ۱۹ ↑ ۳۵

صبح ۲۸ | ظهر ۳۳ | عصر ۳۰ | شب ۲۴

## اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۲۸:۰۹ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۰:۰۳
- غروب آفتاب ۱۸:۲۳:۲۶ ● اذان صبح فردا ۰۲:۵۵:۱۹
- اذان مغرب ۱۸:۴۳:۱۲ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۱:۵۲

**امام رضا(ع):**

**زاهد به‌کمتر از قوت خود می‌سازد، آماده مرگ است و از زندگی ملول.**

بحار الأنوار: ۷۰ / ۳۱۹ / ۳۳

اول شخص

# حرم مقصد اول است

**درباره علیرضا مسعودی، مشهور به علی مشهدی، سینماگر و داور چهارمین جشنواره رسانه‌ای امام رضا(ع)**

### فیلم‌نامه‌نویسی در میدان

**مریم شیعه|** تا صبح نمی‌خوابد. نخوابیدنش ترکیبی از هیجان، رضایت و دل‌شوره است. هنوز باورش نمی‌شود که برای پیوستن به تیم نویسندگان یک برنامه طنز از او دعوت کرده باشند. برنامه‌ای که از صدا و سیما پخش می‌شود و دست‌کم چند میلیون مخاطب دارد. برنامه‌ای که هنوز هم نمی‌داند در آینده قرار است چه اتفاقات بزرگی برایش رقم بزند. به خیال خودش این راه دارزتر می‌آمد. فکرش را هم نمی‌کرد یک روز در بیست و دو سالگی، برای میلیون‌ها نفر بنویسد. برای نوشتن، هیچ‌وقت منتظر نمی‌ماند. زیاد دست به قلم می‌شود. اغلب نوشته‌هایش، ترکیب روزمره و اندکی خیال‌اند. استعداد عجیبی در خاطره‌گویی دارد. اتفاقات معمولی زندگی را هم طوری با کلمات شرح می‌دهد که صدای خنده همه بلند می‌شود. توی اغلب جمع‌ها متکلم وحده است. خودش این موضوع را دوست ندارد و ترجیح می‌دهد سکوت کند، اما درخواست‌ها آن‌قدر زیاد است که نمی‌تواند نادیده‌شان بگیرد. وقتی برای اولین بار یکی از بخش‌های «ساعت خوش» را می‌نویسد، بازبه خاطره‌هایش رجوع می‌کند. به تجربیات زیسته‌اش برمی‌گردد و بعد همین‌طور که برای مخاطبان خیالی‌اش خاطره تعریف می‌کند، شروع به نوشتن می‌کند. نوشته‌های او در کنار تیم نویسندگان این برنامه سروصدای زیادی به پا می‌کند و ساعت خوش را به یکی از متفاوت‌ترین برنامه‌های طنز سیما بدل می‌کند. بازیگران جوانش به‌واسطه همین قلم‌ها و دیالوگ‌هایشان، دیده می‌شوند و دیده‌شدن آن‌ها به مذاق بعضی‌ها خوش نمی‌آید و این برنامه به یک‌باره توقیف می‌شود.

### به سبک کلاه‌قرمزی

پدر هر روز ساعت ۵، ۵:۳۰ صبح بیدارش می‌کند. اجازه نمی‌دهد توی خانه از تشک استفاده کند. می‌گوید: مرد باید روی چیزهای سفت و سخت بخوابد. مرد نباید نازپرورده باشد و باید با تلخی‌ها خو بگیرد. او یک نظامی است و زندگی با او قواعد خاص خودش را دارد. هرقدر خانه و خانواده قانون دارند، علیرضا در زندگی هیچ قاعده و قانونی ندارد. مادر هر روز به خاطر خطاهای او در دفتر مدرسه است. درس نمی‌خواند و دعوا کردن معمول زندگی‌اش است. همه این‌ها ادامه دارد تا زمانی که مثل کلاه قرمزی سر از تلویزیون درمی‌آورد. یک مصاحبه از ارژنگ امیرفضلی و نصرا... رادش می‌بینند که در آن می‌گویند از جوانان با استعداد حمایت می‌کنند و علیرضا همان روز از مشهد راهی تهران می‌شود. فردای آن روز توی میدان آرژانتین ایستاده است. به نگهبان می‌گوید «امیرفضلی مرا دعوت کرده است» و همه چیز از همین جا شروع می‌شود. قصه «علیرضا مسعودی» یا همان «علی مشهدی» بیش از هر قصه‌ای شبیه به سفر پرماجرای کلاه قرمزی برای دیدار با آقای مجری است. او نوشته‌های اولیه‌اش را به تیم نویسندگان ساعت خوش می‌رساند و وقتی از او برای همکاری دعوت می‌کنند، توی آسمان‌ها سیر می‌کند. پسر پرشروشور خانواده، بعد از سربازی کمی سربه‌راه‌تر می‌شود و بعد با استعداد ذاتی عجیب و غریبی که دارد، پا به این مسیر تازه می‌گذارد. خستگی نمی‌شناسد و به هر دری می‌زند.

### تکیه‌گاهی به‌نام پنجره فولاد

علی مسعودی هیچ‌وقت نویسنده پشت میز نبود. هیچ‌وقت زمانی که توی خانه و محل کارش بود، درباره آدم‌های آن بیرون نمی‌نوشت. اگر قرار بود درباره کارگرهای دور میدان بنویسد، ساعت‌ها گوشه میدان درکنار آن‌ها می‌ایستاد. ساعت‌ها با آن‌ها زیر نور مستقیم خورشید گپ می‌زد و خودش را توی جهان آن‌ها غوطه‌ور می‌کرد. اگر قرار بود یکی از شخصیت‌های فیلم‌نامه‌اش معتاد باشد، چند هفته‌ای درکنار افراد گرفتار اعتیاد بود. جاهایی می‌رفت و کارهایی می‌کرد که کمتر نویسنده‌ای حاضر به انجامشان بود. او همیشه با کلماتش معرفی می‌شد تا زمانی که پایش به خندوانه باز شد. رامبد جوان را سال‌ها پیش در یک مهمانی دیده بود و رامبد صبح روز بعد به او گفته بود «بالاخره یک برنامه می‌سازم که تو آنجا خاطره بگویی» بس که با خاطرات شب گذشته علی خندیده بود. همیشه می‌گوید زندگی‌اش یک پا فیلم‌نامه است. بیراه هم نمی‌گوید. آدمی با خلاقیت او می‌تواند از اتفاقات ساده هم، فیلم‌نامه‌های جذاب بیرون بکشد. از آنجا که متولد مشهد است، همیشه ارادت خاصی به این شهر و امام هشتم دارد. ردپای ارادتش به امام رضا(ع) را می‌شود در آثارش دید. مثل همه ما بچه‌های مشهد راه حرم را وقت‌وبی‌وقت طی می‌کند. می‌گوید هربار در اوج ناامیدی، دستش را به پنجره فولاد نمی‌رساند، به آن تکیه می‌زند. تکیه می‌زند که فراموش نکند یک نفر همیشه پشت او ایستاده است و هوایش را دارد. از همان روزهای جوانی تا امروز که مردم او را در کوچه و خیابان می‌شناسند. عجیب‌ترین خاطره زندگی‌اش هم درباره دوستی کارگر است که وقتی صاحب‌خانه او را بیرون می‌کند، به همراه علی راهی حرم می‌شود و سه سال بعد همان خانه‌ای را می‌خرد که صاحبش او را بیرون کرده بود. علی خاطرات زیادی زیر گنبد طلایی حرم دارد، پای این خاطرات زیاد به کارهایش باز می‌شود. کارهای او نه تنها اغلب حال‌وهوای مشهد دارد، بلکه ردپایی هم از ارادت به امام مهربانی‌ها در آن دیده می‌شود.

علی مسعودی همچنین در تازه‌ترین اظهارنظرش درباره آثار رضوی گفته است: به‌زودی ساخت فیلمی را با موضوع مشهد و امام رضا(ع) آغاز می‌کنم که امیدوارم اثری مؤثر باشد و مردم از دیدن آن لذت ببرند. حضرت رضا(ع) همیشه برای من بی‌نهایت مهم و تأثیرگذار بوده‌اند. من ارادت خاصی به ایشان دارم و هروقت دلم می‌گیرد اولین جایی که می‌روم حرم مطهر رضوی است.

روایت رضوی

# در مسیر آسمان هشتم

نویسنده: مهدی محمدی

چند سال پیش توفیق بزرگی داشتم. جزو خادمان کشیک هشتم شب بودم در بخش صندلی چرخ‌دار و زائربر.

گاهی راننده زائربرها بودم و گاهی هم ویلچر به دست دم در ورودی‌ها می‌ایستادم تا اگر کسی به هر دلیلی توانایی راه رفتن نداشت سوارش کنم.

ساعت یک‌ونیم، دو شب بود که یک خانم مسن که به زحمت راه می‌رفت از ورودی باب‌الجواد(ع) وارد شد.

به ویلچری که دستم بود اشاره کردم و گفتم: بیایید بنشینید تا هر جای حرم خواستید ببرمتان.

همان‌طور که نفس‌نفس‌زنان به راهش ادامه می‌داد گفت: پسرم منو تا فلکه آب آورد و خودش رفت. چون صبح زود باید می‌رفت سرکارش. از اونجا خودم پیاده اومدم، بقیه‌اش هم پیاده می‌رم.

پیاده روی اربعین که نشد برم، این چند قدم روکه خودم برم.

سوار نشد ولی از راه رفتن آرام آرام و سبک قدم برداشتنش معلوم بود که چقدر سخت راه می‌رود. همان‌طور که داشت می‌رفت، برگشت و به ویلچر نگاه کرد.

دوباره گفتم: نمی‌نشینید؟

خودتان می‌دانید. بعضی مادربزرگ‌ها وقتی متخصص گوارش به آن‌ها بگویید که از امسال دیگر نباید روزه بگیرید یا ارتوپدی به آن‌ها بگوید: از این به بعد باید نمازتان را نشسته بخوانید ناراحت می‌شوند و طوری به او نگاه می‌کنند که انگار یک نفر آدم از خدا بی‌خبر مسیرشان را به سمت خدا سد کرده است.

پزشک نبودم ولی وقتی گفتم اینجا بنشینید همان مدلی که گفتم نگاهم کرد و بعد به بقیه راهش ادامه داد.

گفتم: از ساعت دو شب اینجام که ثوابی بکنم، چرا نمی‌ذارین؟

- یعنی این‌قدر ضعیف شدم که سوار ویلچر بشم؟

اما دیگر مقاومت نکرد و نشست روی ویلچر. راه افتادیم. گریه می‌کرد. اشکش را ندیدم اما تکان خوردن مداوم شانه‌هایش خبر می‌داد که چه اشکی می‌ریزد.

خواستم بگویم: همه‌مون ضعیفیم، اگر ضعیف نبودیم که پیش معین‌الضعفا نمی‌آمدیم.

اما نگفتم، چون همان‌طور که گفتم ضعیفیم. آن‌قدر ضعیف که بعضی وقت‌ها تا بخواهیم حرف بزنیم یک بغض بی‌مقدمه می‌آید و گلویمان را فشار می‌دهد تا نتوانیم حرفی بزنیم.

چکامه

**ذکر پابوس شما از لب باران می‌ریخت ..... ابر هم زیر قدم‌های شما جان می‌ریخت**

**هر چه درد است به امیّد دوا آمده بود ..... از کفِ دست دعای همه درمان می‌ریخت**

**عطر در عطر در ایوان حرم می‌پیچید ..... بر سر دوش همه زُلف پریشان می‌ریخت**

**نور در آینه‌های حَرَمت گُل می‌کاشت ..... از نگاه در و دیوار گُلستان می‌ریخت**

**روی انگشت همه شوق دعا پَر می‌زد ..... از ضریح دِلتان آیه احسان می‌ریخت**

**چشم در قاب مفاتیح تو را خط می‌بُرد ..... روی اسلیمی لب نام تو طوفان می‌ریخت**

**بَس که در کوچه دیدار غریب آمده بود ..... در شبستان حرم شام غریبان می‌ریخت**

**روز بر قامت خورشید فلک، شب در ماه ..... نور از چشمه خورشید خراسان می‌ریخت**

**چشمه خورشید خراسان**

غلامرضا شکوهی

طرح روز

**در جریان برپایی مجلس علمی توسط مأمون عباسی و دعوت از امام رضا(ع) و عالمان ادیان مختلف و آشکار شدن احاطه علمی علی بن موسی الرضا(ع) در پاسخ‌گویی به مسائل مطرح شده در این مجلس، حضرت به عالم بودن شهرت یافت.**

**بحارالانوار علامه مجلسی/ جلد ۴۹**

**طرح: جواد هاشمی‌پور**

قاب طلا

# مرز میان خاک و افلاک

عکس و نویسنده: حمید سلطان‌آبادیان

از راه دوری نیامده‌اند. مسافران آن آسمانی هستند که رنگ آبی لاجوردی‌اش آرامشی بی‌انتها دارد. ابرهای تیره را به آن آسمانِ ابدی راهی نیست. آسمانی که تماشایش، دل بی‌قرار هر زائری را قرار می‌بخشد. جایی که چشم‌های خسته و ملتمس، بر آبی آن می‌نشیند و نفس می‌کشد. آسمانی که روی زمین نشسته است و دروازه‌ای به بهشت شده است. از میان انوار طلایی و شاخه‌های دوار و درهم‌پیچیده راه خود را باز کرده‌اند و به اینجا رسیده‌اند. از پشت گل‌های سبز و فیروزه‌ای و از میان کاشی‌های خفته و آرام‌گرفته بر دیوار، جان گرفته‌اند و پر کشیده‌اند. کبوترانِ همین بام‌اند نشسته بر کنگره‌ها. درست همان جا که دیوار با آسمان هم‌نشین شده است. جایی که نقش و نگارِ زمین با سکوت آبیِ بی‌کران، گره خورده است. آن بالا هشت کبوتر نشسته‌اند، همچون نقطه چین‌هایی بر سطر نخست یک دعا. دعایی که هنگام اجابتش فرا رسیده است. هشت کبوتر، که انگار هرکدام، رازی هستند عینیت یافته از گستره این نقش و نگار، نگاهی هستند تبلوریافته از چشم‌هایی منتظر، خواسته‌ای هستند برخاسته از دل یک عاشق. دیوار زیر پایشان، همچون صحنه‌ای از یادهاست. نقش‌هایی که سال‌ها با نور و باد و سکوت و تماشا، سخن گفته‌اند. این گل‌های ختایی، این خطوط رقصان و خمیده، این رنگ‌های چشم‌نواز و ناب، همه گواه‌اند از گلستانی که در این خاک نیست، از آسمانی که در این عرصه نیست، این نقش‌ها، نشانه‌هایی از جایی دیگرند. جایی خیلی دور، خیلی نزدیک. طرح‌های طلایی، چون رشته‌هایی از نور، به هم گره خورده‌اند، تا میان تاریکی‌ها، راهی به «حضور» باز کنند. میان برگ‌ها، گل‌ها و شاخه‌های مواج، پشت آن رنگ‌های آبی لاجوردی و سبز فیروزه‌ای، چه بسیار کبوترانی که همچنان به انتظار پریدن نشسته‌اند. آسمان بالای سرشان، آن‌قدر بی‌ادعاست که گویی می‌خواهد محو شود در این عظمت. انگار رنگ آبی‌اش در مقابل آبی لاجوردی آسمانِ نقش بسته بر روی دیوار، حرفی برای گفتن ندارد. شاید به همین خاطر است که کبوتران میان ماندن و رفتن مردد مانده‌اند. در این قاب، همه چیز در مرز است، مرز میان خاک و افلاک، رنگ و نور، حضور و غیاب. کبوتران در آستانه‌اند، نه پرواز کرده، نه بر زمین مانده. دیوار در آستانه است، نه یک بناست، نه یک نقش. و دل، تماشاگر این لحظه است، در آستانه کشفی تازه برای معنای «حضور» که گاهی فقط نشستن است. فقط نگاه کردن است. فقط گوش دادن به سکوت و دل را از غیر خالی کردن است. آن چنان‌که شاعری می‌سراید: «و من ... در روشنایی پرحیرتِ نور، چون سنگی آفتاب‌خورده، خاموش مانده‌ام.»

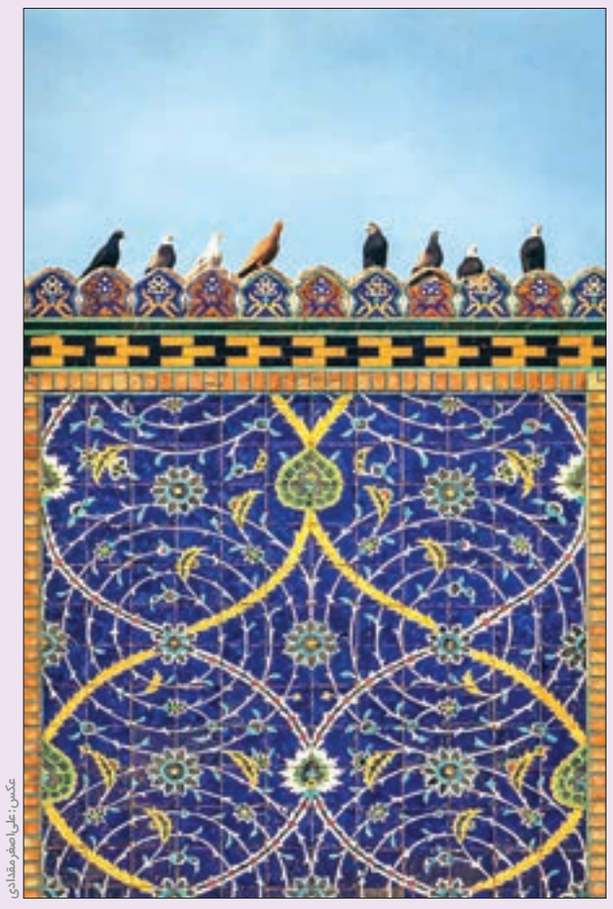
عکس: علی‌اصغر مقدادی

هنر رضوی

# شب و حرم و تنهایی

فیلم سینمایی «هرشب تنهایی» به کارگردانی رسول صدرعاملی، نویسندگی مرحوم کامبوزیا پرتوی و با هنرنمایی حامد بهداد بازیگر مشهدی سینما و لیلا حاتمی سال ۱۳۸۸ به روی پرده سینما رفت. این اثر نخستین فیلم از سه‌گانه امام‌رضایی رسول صدرعاملی است که در مشهد و حرم مطهر رضوی ساخته شده است. داستان فیلم از این قرار است که عطیه (لیلا حاتمی) دچار بیماری است و پزشکان به او گفته‌اند تنها دو ماه دیگر فرصت زندگی دارد. او به همراه همسرش (حامد بهداد) و به امید شفا و زندگی دوباره به مشهد می‌آید. ماجراهایی که در حین زیارت بارگاه رضوی برای عطیه رخ می‌دهد منجر به روشنگری و گشایش در زندگی او می‌شود. ساخت موسیقی این فیلم سینمایی را محمدرضا علیقلی عهده‌دار بوده است.